دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س۱۰، ش۲ (پیاپی۲۱)، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

نمادهای مشترک در اشعار مولوی و سپهری

زهره مرتضی زاده
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزد اسلامی، قائمشهر، ایران
دکتر حسین پارسایی (نویسنده‌ی مسئول)
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران
دکتر سوزان جهانیان
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران

چکیده

یکی از عناصر مورد استفاده در متون ادبی نماد است. متون عرفانی برای بیان تجارب درونی و معرفتی عارف به طور ویژه از نماد بهره می‌گیرند. مولوی در مثنوی برای نشان دادن بنیاد معرفتی خود و شرح سیر و سلوک از نمادهای گوناگونی استفاده کرده است. وی با استفاده از جهان بینی عرفانی، مجموعه گران‌بهایی از نمادهای عرفانی را به ادبیات فارسی ارائه کرده است. سهراب سپهری عارف و نقاش کاشانی و شاعر نوپرداز معاصر نیز به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب از طریق ایجاد ابهام، شرکت دادن مخاطب در آفرینش معنایی و واداشتن او به تأمل در معنای شعر از این شگرد بهره جسته و نمونه‌های عالی شعری را بیان نموده است، هر چند این دو شاعر، مربوط به برهه‌های مختلفی از زمان می‌باشند، ولی بعضاً حس و درک مشترکی از واژه‌ها داشته و به احتمال قوی این امر الهام‌بخش هردو شاعر در سرودن شعر و خلق اثر می باشد. به کارگیری نمادهای مشترک در آثار آنها باتوجه به تأثیر پذیری سپهری از مولوی بسیار زیاد دیده می‌شود. در این مقاله سعی شده است به مواردی از این مشترکات اشاره شود. نگارندگان پس از توصیف به کارگیری نماد در آثار مولوی و سپهری و تأثیرپذیری سپهری از مولوی، رمزهای مشترکی را که مولوی و سپهری از نمادهای خود داشته‌اند، استخراج کرده و سپس با استفاده از روش تحلیل محتوا به طبقه‌بندی، توصیف و بیان معانی نمادین آنها پرداخته و نکته‌هایی از آنها را بازگو کرده‌اند.

واژگان کلیدی: نماد، سمبل، مثنوی، هشت کتاب، مولوی، سپهری

Email: zmortezazadeh123@gmail.com
parsaei@qaemiau.ac.ir
mazaher301@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۱۲
تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۶/۳۰

۱- مقدمه

رمز یا نماد یکی از فنون بسیار هنرمندانه است، که در فرهنگ و تمدن انسان جلوه ای گسترده و متنوع دارد و از دیرباز مورد توجه ادیبان و شاعران بزرگ زبان فارسی قرار گرفته است و بخصوص در ادبیات عرفانی ریشه‌ای عمیق دوانده است. شاعر عارف با استفاده‌ی سمبلیک از رمزها و نمادها سعی می‌کند تصاویری بسازد که با باطن اشیاء و اشخاص سر و کار دارد. نماد یکی از برجسته‌ترین انواع صورخیال است، صورخیالی که در آن نقش خیال شاعر بسیار روشن و ادبی تر به نظر می‌نماید. «نماد بیانگر کلیات و مفاهیم بزرگ به وسیله موضوعات جزئی است اما این موضوعات و تصاویر جزئی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می‌کنند.» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۶۱) آثار شاعران و نویسندگان ایران مشحون از انواع رازها و نمادها است. قدامه بن جعفر درباره رمز در کتاب نقد النثر می‌نویسد: «گویندگان آن‌گاه که می‌خواهند مقصود خود را از مردم بپوشانند و فقط بعضی را از آن آگاه کنند، در کلام خود رمز به کار می‌برند، بدین سان برای کلمه با حرف، نامی از نام‌های حیوانات، پرندگان، وحوش، و یا اجناس دیگری یا حرفی از حروف معجم را رمز قرار می‌دهند و کسی را که بخواهد مطلب را بفهمد آگاهش می‌کنند.» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۳) سروده‌های مولوی دریای پهناوری است که موضوعات بسیار زیاد، متنوع و رنگارنگی را در خود جای داده است، موضوعاتی برگرفته از قصص قرآن، سرگذشت انبیاء و صحابه، انسان‌های عادی، داستان‌های تاریخی و... سهراب سپهری هم به مانند مولانا در کنار سایر آرایه‌های ادبی از آرایه سمبل و نماد برای بیان اندیشه های خویش بهره می‌گیرد.

پیشینه‌ی تحقیق

از پژوهش‌های مرتبط با موضوع این مقاله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مقاله نماد پرندگان در مثنوی، دکتر محمد رضا صرفی فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۵، شماره ۱۸ که در زمستان ۸۶ به چاپ رسیده است. مهم‌ترین نمادهای پرندگان در مثنوی روح یا جان انسان بیان شده است.

- مقاله نماد در اشعار سهراب سپهری، مهدی شریفیان که در پژوهش‌نامه استانی شماره ۴۶-۴۵ بهار و تابستان ۸۴ به چاپ رسیده است که نشان می‌دهد که بسیاری از واژه‌های کلیدی اشعار سهراب سپهری دارای بافت سمبلیک است.

- مقاله نمادهای جانوری نفس در متون عرفانی با تکیه بر آثار سنایی، عطار، مولوی، فصلنامه متن‌پژوهی ادبی، دوره ۱۸، شماره۶۲ به چاپ رسیده است.

- پایان‌نامه بررسی نمادها در اشعار سپهری از نیره امیر بیگی که در آن به بررسی نمادها در اشعار سهراب سپهری پرداخته است.

- پایان‌نامه نمادشناسی حیوانات در شعر معاصر فارسی با تکیه بر آثار نیما یوشیج، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث، منوچهر آتشی و محمدرضا شفیعی کدکنی، از شیرین لطفی در مورد موضوع فوق کار شده است.

هیچ یک از تحقیقات فوق در مقام مقایسه بین دیدگاه دو شاعر در خصوص نمادهای مشترک نپرداخته است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- نماد در اشعار مولوی

مولوی حقایق و گنج های پنهان معانی را در قالب داستان، با روایت تمثیل و نماد شرح می‌دهد. رمز گونه بودن مثنوی متفاوت از آثار سایر شاعران است. شخصیت‌های داستان‌های وی اغلب نمادین‌اند که خود شاعر آنها را شرح داده و داستان را پیش می‌برد. او در بیان نکته‌ها و مسائل عرفانی و اخلاقی، از نمادهای تک بعدی استفاده می‌کند، یعنی در آن مورد مشخص، معنی آن‌ها معمولاً مطلق و متقن است و هیچ معنی دیگری جز آن نمی دهد، شعر مولانا انعکاس عواطف ناخودآگاه و اندیشه‌های الهی و عرفانی است و رمز و نماد به‌کار رفته در اشعار شاعر نیز در خدمت بیان این عواطف و افکار می باشد. مولانا از رمز و نماد برای بیان مفاهیم، آموزه‌ها و افکار عرفانی استفاده می‌نماید. نکته مهم دیگری که در اشعار مولانا وجود دارد زبان خاص و ویژه‌ی اوست، حتی نمادهایی که به‌کار می‌برد همان است که در زبان اهل ادب متداول است، اما نمادهایی بی شمار هم در اشعارش دیده می‌شود که توسط خود او ساخته و ابداع شده است و این کار را دشوارتر می‌کند. به طور کلی در اشعار مولانا رمز و نماد به دو شکل دیده می‌شود: در قالب الفاظ و در ساختار کلی شعر به عبارت دیگر گاه تنها واژگان در معنای فرا واقعی خود به‌کار رفته و گاه یک غزل به شکل نمادین به بیان حقایق و آموزه ها می‌پردازد.

سهراب سپهری شاعر نوپرداز و صاحب سبک معاصر، همواره از بیانی نمادین و در عین حال، نامتعارف برای تبیین احوال،اشراق و شهود عارفانه ی خویش بهره برده که در نوع خود، منحصر به فرد است وی از درخشان‌ترین چهره های شعر معاصر است. «از پایه گذاران مدرنیسم در شعر فارسی به حساب می‌آید.» (باباچاهی، ۱۳۷۷: ۷۹) «مهم‌ترین ویژگی شعر سهراب سپهری غنای آن از نظر جوهر شعری است.» (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۲۱) کلیت شعر سپهری، ترسیم سمبولیک و شاعرانه ای از یک عرفان ساده و همه فهم بوده که با روش هنری و به طریق ناخودآگاهانه، نگاه خواننده را بر چشم اندازی عرفانی می‌گشاید. «سهراب بینش افلاکی دارد و از بالا به زمین نگاه می‌کند درست‌تر این است که سهراب

می‌خواهد با نفس عادت‌ها و تازه کردن نگاه، تعینات را از میان بردارد چه وقتی تعینات از میان برداشته شود، همه چیز گره می‌خورد و یگانه می‌شود همه چیز آیات خدا می‌شود. آفریده‌های خدا از تبعیض و تمایز رها می‌شود.» (حسینی، ۱۳۷۵: ۳۲) «آنچه شعر عرفانی سپهری را از عرفان سنتی متمایز می‌کند، ریشه در نگاهی دارد که هم وجه غالب آن مادی، زمینی و طبیعت گرایانه است و هم در تقابل ضمنی و پنهانی با مدرنیسمی یکسان‌ساز و بری از عواطف انسانی قرار دارد.» (آتشی، ۱۳۸۲: ۹۴) «سپهری پس از مشق‌های نخستین که زیر سایه‌ی تأثیر نیما یوشیج، توللی، مولانا و حتی هایکوهای ژاپنی بود به زبانی تصویری سمبلولیک، ساده، در عین حال، ژرف و قابل تأمل، دست یافت و در کارهای پایانی خویش توانست زبان مستقل و صدای مشخص خود را به دست آورد.» (آشوری، ۱۳۷۵: ۲۴) او در پرداختن تصاویر نمادین و سمبول‌های متناسب با دنیای فکری خویش توفیق داشته و با آن تا حد زیادی توانسته از عهده ی ترسیم و تبیین حالات ویژه و تجربیات درونی خود برآید. خاستگاه اصلی سمبولیسم سپهری، مشرب عرفانی و نگرشی بوده که برآیندِ دنیای شهودی اوست وی در سمبول آفرینی به احوال و دریافت‌های خویش از جهان هستی توجهی ویژه داشته و بهره مندی از سمبل و تصویر را به صورت الزام و ضرورتی در کار خود تلقی کرده است. شعر او مصداق این سخن یونگ است که می‌گوید: «ما پیوسته اصطلاحات سمبلیک را به کار می‌بریم، تا مفاهیمی را نمودار سازیم که نمی‌توانیم تعریف کنیم یا کاملاً بفهمیم.» (یونگ،۱۳۷۷:۳۶) «سمبل بهترین تصویر ممکن برای تجسم چیزی است که ناشناخته است و نمی‌توان آن را به شیوه‌ای روشن‌تر نشان داد.» (دلاشو، ۱۳۶۴: ۹) شعر سپهری و عرفان سنتی نهایتاً به هم گره می‌خورند، ولی عرفان سنتی رموز حقیقت را در آسمان می‌جوید در حالی‌که رموز حقیقت نزد سهراب سپهری، زمینی است مکاشفه‌ای است که براثر رابطه انسان با جهان به دست می‌آید.

۲-۲- تأثیرپذیری سپهری از مولوی

اگر بخواهیم سهراب سپهری را به شاعران قدیمی مقایسه کنیم، سهراب بیش از همه به مولانا شبیه است «مولوی شاعری شیفته از درک حقایق زیبایی عالم هستی است، با این تفاوت که سهراب در اشعارش پرداختن به شناخت آدمی را عمده نکرده است او نگرشی گسترده به تمام کائنات دارد.» (رحمانی،۱۳۸۲:۲۶) «عرفان سهراب سپهری ادامه زنده همان عرفان مکتب اصیل ایرانی معین مکتب مشایخ خراسان است وآرای او به آرای بزرگانی از قبیل ابوسعید ابوالخیر و مخصوصاً مولانا شبیه است.» (شمیسا،۱۳۸۲:۲۰) سپهری همه لحظه‌های خوب تخیل عرفانی را درک کرده و به ثبت لحظه‌های ظریف و دقیق عارفانه با زبانی ساده و روان به روانی آب پرداخته است. شعر او نمایانگر سادگی بینش

و عمل است، از آغاز تا پایان، از ظاهر تا اعماق. در حقیقت اشعار او به طرز ساده ای ترک متعلقات مادی و حرکت به سوی جذبه‌ی عرفانی است. ستایش او از طبیعت، نور، حقیقت و عشق به قدری صریح است که همتای ادبی او در دوره‌های قبل یعنی شاعر عارف، مولانا در کلیات شمس تبریزی را به یاد خواننده می‌آورد. به نظر می‌رسد سپهری بیش از هر دفتر شعر عرفانی دیگر با دیوان کبیر مولانا دم‌خور بوده است. نشانه‌هایی از تأثیر پذیری او را از غزلیات مولانا آشکارا در بسیاری از شعر های شرق اندوه می‌توان دید که بیشتر معطوف تأثیر ساختاری و تکنیکی اشعار مولوی است و نه نوع تأثیر بینش عرفانی او در این شعرها نفوذ مولوی نه فقط در نوع رفتار با کلمات بلکه در آهنگ و حالت شعر نیز به طور کلی مشهود است. این ویژگی در شعرهای بعد از« شرق اندوه» یعنی در «صدای پای آب» و شعرهای پس از آن به خصوص در«حجم سبز» به طور کامل جلوه می‌کند. در این شعرها پیوند دو شاعر پیوندی درونی شده و نامرئی است. او این بینش را به ساحت شعرهایش نیز منتقل می‌کند.هنر سپهری در این است که جای تحمیل این بینش و نوعی وحدت مصنوعی بر ساختار شعرش و در نتیجه خلق و هارمونی یا هماهنگی ظاهری توانسته است آن را ساختاری و درونی کند. نتیجه این عمل آن است که گرچه به ظاهر میان کلمات و تصاویر در اشعار سپهری نوعی ناهمگونی و عدم تجانس دیده می‌شود، اما در واقع شعر او از هماهنگی و انسجامی درونی برخوردار است و در این جاست که نزدیکی میان سبک سپهری و مولوی مشخص تر می‌شود. «سپهری در ادامه شیوه مولوی با در کنار هم گذاشتن مجرد و ملموس با بکارگیری تصاویر و کلمات نامتجانس ولی نه متضاد با جابجایی نقش و خصلت متعارف اشیاء به گونه‌ای شاعرانه مفاهیم و حالات پیچیده عرفانی و حسی را تجسد می‌بخشد، ابعاد و سطوح مختلف، یک مفهوم، یک حالت، یک احساس و حتی یک شیء زمانی آشکار می‌شود که نامتجانس‌های متجانس کنار هم نشانده می شوند.» (ساورسفلی، ۲۴۰:۱۳۸۷) سهراب همچون مولانا شاعر همیشه بشر است، هر دو برای حل مشکلات و دفع بلای بشر ضرورت دارند، شاید سهراب سخن تازه‌ای بر زبان جاری نساخته است و حرفش از کلام مولانا سرچشمه گرفته باشد اما تصوف عشق مولانا شیوه‌ای خاص و دشوار بود برای مردمانی خاص. «سهراب سخن مولانا را در کلامی و جامه‌ای بدیع و در خور زمانه بر زبان جاری می سازد، او نمی تواند اصل اندیشه مولانا را تغییر دهد، چون سخن مولانا از فطرت آدمی برخاسته و فطرت انسان هماره اصلی ثابت است.» (رحمانی، ۸:۱۳۸۲)

۲-۳- برخی از نمادهای مشترک در اشعار مولوی و سپهری

الف) آب

ملای رومی از نماد آب، در طرح معانی ژرف عرفانی بهره‌های فراوانی برده است. در

مثنوی با انواعی از آبها روبرو هستیم که هر کدام بیانگر موضوعی متفاوت هستند. مولانا آب سیاه را نمادی برای در نظر گرفتن تعلقات دنیوی و دنیای دون را همچون آب سیاهی متصور شده است، هم‌چنان که آب سیاه مورد ذمّ انسان و هم نوعانش است ذات دون نیز در روابط انسانی نتایجی عالی به بار نخواهد آورد.

«چون که صبرت نیست زین آب سیاه چون صبوری داری از چشم اله»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۴/ ۱۲۱۲)

انسان مادی با گرفتار شدن در بند ظواهر و جلوه‌های دنیایی حریص‌تر شده و نفس او بیشتر در طلب کسب مادیات بر می‌آید. مولانا دنیا و ظواهرش را تمثیلی از آب شور می‌داند که نوشنده آن هر چه بیشتر می‌نوشد تشنه‌تر می‌شود.

مولانا آب را به‌عنوان رمز پاکیزگی به‌کار برده و برای تفهیم معانی بلند عرفانی بهره فراوان برده است. از منظر وی حقیقت طهارت در آب‌های ماورای طبیعت نهفته است.

«حق ببردش باز در بحر صواب تا بشستش از کرم، آن آب آب»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۵/ ۲۰۱)

مولانا آب را مظهر زیبایی و لطافت و سرسبزی می‌داند. «نیکلسون در بحثی که عرفا میان عشق و حسن دارند معتقد است که مولوی زیبایی را، مظهر آب و عشق را، مظهر تشنگی می‌داند.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۱۷)

مولانا نماد آب جوشان را از حدیث نبوی اخذ کرده است و آن را سمبل دل آدمی می‌داند، همان گونه که آب بر اثر حرارت به جوشش می‌افتد، دل انسان نیز بر اثر مخاطرات و حوادثی که برایش پیش می‌آید مانند جنگ و انتظار به تپش می‌افتد.

در بین شاعران معاصر، آب در شعر سپهری بسامد بالایی دارد، در شعر او آب هم اشاره به روشنی و معرفت است و هم مفهوم نوجویی و تازگی را به ذهن القا می‌کند، شعر مشهور آب با همه ایجاز و سادگی‌اش نمودی از عواطف شاعرانه سهراب است. «اساساً نظام عاطفی و اندیشیدگی سپهری به گونه ای است که واژه‌ی آب در کنار واژگانی نظیر روشن، ادراک، گل و خدا و کلمات کلیدی زنجیره‌ی شعر او تلقی می‌شود، در حوزه‌ی عواطف زلال و طبیعت‌گرای سپهری آب با همه‌ی ابعاد و اضلاع مضمون آفرین آن نقش گسترده‌ای دارد.» (روزبه، ۱۳۸۱: ۱۸)

در شعر سپهری با معانی گوناگون نمادین آب روبرو هستیم:

- آب: آزادی و آرزوهای شاعر

«هر قدم پیش رود پای افق/ چشم او بیند دریای آب/ زندگی راه چو می‌پیماید/ می‌کند فکر که می‌بیند خواب» (سپهری، ۱۳۹۲:۲۶)

آب نماد آزادی و آرزوهای شاعر است که خواب و خیالی بیش نیست و شاعر را به توهم می اندازد. سهراب از آزادی و فضای باز طرح خیالی در سر دارد و از آن به عنوان «آب» یاد می‌کند.

- آب: استبداد

«رفته بود آن شب ماهیگیر/تا بگیرد از آب/ آنچه پیوندی داشت/ با خیالی در خواب» (همان: ۶۶)

- آب: مشکلات و گرفتاری‌های راه آزادی خواهی

«دست از دامان شب برداشتیم/ تا بیاویزم به گیسوی سحر/ خویش را از ساحل افکندم در آب/ لیک از ژرفای دریا بی‌خبر» (همان: ۱۵)

- آب: تجلی انوار الهی

«به آب روان نزدیک می‌شوم/ ناپیدایی دو کرانه را زمزمه می‌کند» (همان:۱۷۰)

در شعر «کو قطره وهم» سهراب از پرواز روح سالک و مکاشفه‌های او در عالم روحانی سخن می‌گوید. نزدیک شدن زنبور که نماد روح سالک است به آب روان و تعبیر ناپیدایی این دو کرانه را زمزمه می‌کند.

- آب: نگاه تازه و آشنا زدایی

«رخت‌ها را بکنیم/ آب در یک قدمی است» (همان:۲۹۲)

از آنجایی که تجربه‌ها و خاطره‌های بشری مانع حضور کامل انسان در محضر حقیقت می‌گردد، سهراب توصیه می‌کند که رخت معلومات و دانش‌ها و خاطره‌ها و تجربه‌های بشری را از خویشتن دور ساخته و با دید و نگاهی تازه به مکاشفه در طبیعت، جهت مشاهده‌ی جلوه‌های گوناگون خداوند بپردازیم.

- آب : روح سالک

«رشته گسست می‌پیچم می‌تابم کوزه شکست می‌آیم» (همان:۲۲۶)

کوزه نماد تعلقات سالک است و آب نماد روح سالک است.

همچنین «آب رمز خود شاعر است که آرام و تازه از هر گوشه و کناری عبور کرده است و همان منظومه‌ی «مسافر» است انگیزه سرودن شعر مرگ پدر و تسلّی به مادر است.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۵۲) «آب در شعر سپهری نمادهایی از عشق و عرفان می‌باشد.» (عابدی، ۱۳۸۴: ۲۳۵)

ب) آیینه

مولوی به طریقه عرفا هم عوالم وجود را آیینه ذات حق می‌داند و هم حق را آیینه مشاهده مخلوقات. آیینه، نماد نقص و عجز و نیستی بشر است. عارفان در سیر مقامات

سلوک فرموده‌اند که آخرین سیر سالک عجز است ومولانا در مواضع متعددی عجز اولیاء را ستوده است.

«نقص‌ها آیینه وصف کمال　　و آن حقارت آینه‌ی عزّ و جلال»

(مولوی،۱۳۷۶،ج۱/۳۲۱۰)

مولوی آیینه را به عنوان نماد ضمیر انسان به‌کار برده است، دلایل تمثیل جان انسانی به آیینه متعدد است از جمله تعبیر «زنگ قلوب» در قرآن مطرح شده است. مولانا آیینه را نماد مرگ خوانده است چون اعمال ما را می‌نمایاند کسی که اعمالش نیکوست، مرگ را همچون گلی خوش‌بو می یابد و آنکه زشت سیرت است، به مانند هیولایی ترسناک در برابرش جلوه می‌کند. در حقیقت ترس بشر از مرگ، ترس از خود است. نکته ظریفی که مولانا از آیینه برداشت کرده این است که «آیینه خود نما نیست، آیینه غیرت نماست نماد انسانی است که نفس اماره ندارد و هم‌چنین نماد همه موجوداتی است که خودنمایی ندارند نظیر موجودات عالم ملکوت و جبروت عوالم اسماء و صفات حق تعالی.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۷۹)

«آنکه او بی نقش و ساده سینه شد　　نقـــش‌های غیب را آیینه شد

سـرّ مـا را بی‌گـمـان مـوقـن شـود　　زآنکه مؤمن آیینه مؤمن بود»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۱/ ۹۲۵- ۹۲۴)

در شعر سپهری، آیینه بسامد بالایی ندارد اما در همین تعداد محدود هم بیشتر معنایی نمادین دارد، از آنجا که آیینه با روشنایی و آب در ارتباط است، با دیدگاه و ذهن عارف مسلک سپهری که همه چیز را روشن می‌بیند، تناسب و هماهنگی دارد.

«شبنم مهتاب می بارد/ دشت سرشار از بخار آبی گل‌های نیلوفر/ می‌درخشید روی خاک آیینه ای بی‌طرح» (سپهری،۱۳۹۲:۱۵۱)

«آیینه افشاگر رازها و تصاویر رو به روی خود است، پس می‌تواند انعکاسی از دنیای مقابل خود باشد و گل آیینه رازهایی را از پس زمان‌ها مطرح می‌نماید.» (حسین زاده، ۱۳۸۸:۶۳)

شاعر در این شعر روشنایی و صفا و صمیمیت را از آینه اراده کرده است.

«زندگی یافتن سکّه دهشاهی در جوی خیابان است/ زندگی مجذور آینه است» (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۸۰)

یعنی زندگی تکرار صفا و صمیمیت و روشنایی و پاکی است.

سپهری در شعر دوست که مرثیه ای در مرگ فروغ می‌سراید، آینه را نماد ذهن می‌داند.

«و عاشقانه‌ترین انحنای وقت خودش را / برای آینه تفسیر کرد» (همان: ۲۲۹)

یعنی خاطراتش را در ذهنش مرور کرد.

پ) اسب

«در نگاه عارفان و اخلاقیون اسب وسیله ای برای تقرب است، بنابراین عارفان اسب را به دسته‌ی رحمانی، انسانی و شیطانی طبقه بندی کرده‌اند.» (میبدی، ۱۳۹۴: ۳۷) اسب حیوانی است باهوش و قابل تربیت، مولانا از این خصیصه اسب و به ویژه اصطلاحاتی که در زبان عربی درباره اسب، نظیر ریاضت، تعال، تمثیلات متعددی ساخته و پرداخته است. وجه مشترک همه این تمثیلات در یک معنا خلاصه می‌شود. اسب، مظهر و نماد جان و روح است، اعم از روح حیوانی یا انسانی. اسب چموش، جان‌هایی است که در نزد شاه وجود، مردود و مهر خورده است.

«پس ادب کن اسب را از خوی بد ورنه پیش شاه باشد اسب رد»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۲/ ۱۲۹۰)

جان و نفس حیوانی بی‌بهره از حواس باطنی است. «مولانا معتقد است که حواس ظاهری تحت ربوبیت عقل انسانی قابل تربیت هستند، اما جان‌های حیوانی مانند ستوران چموش از تربیت عقل سرباز می‌زنند و بدون مهار به هر طرف که متمایل هستند کشیده می شوند.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۹۸) معنای اصلی که مولانا از اسب مراد کرده همان جان و روح در مرتبه حیوانی و انسانی است، اما تنها در یک موضع مولانا اسب را نماد معارف و علوم اکتسابی دانسته است.

از جمله حیواناتی که در مجموعه‌های شعری سپهری کم و بیش یافت می‌شود اسب است.

«چرخ یک گاری در حسرت واماندن اسب/ اسب در حسرت خوابیدن گاریچی/ مرد گاریچی در حسرت مرگ» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۲۴)

شاعر در این شعر، با زبان طنز قصد بیان مقصود خود را دارد این طرز بیان آمیخته به جدّ از مهم‌ترین خصوصیات هنر سپهری است، و در این بین، او اسب را به شکلی ساده و به دور از آرایه‌های لفظی موضوع طنز خود قرار داده است.

سپهری به سان همه، اسب را نجیب و نماد نجابت می‌داند و دلیل اصلی آن را نیز نمی‌داند.

«من نمی‌دانم که چرا می‌گویند/ اسب حیوان نجیبی است/ کبوتر زیباست» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۹۲)

اسب در شعرهای سپهری نماد جسم سالک نیز به‌کار رفته است.

«روی شن‌ها هم نقش‌های سم اسبان سواران ظریفی است که صبح به سر تپه‌ی معراج

شقایق رفتند» (همان:۲۷۱)

ت) باران

«آب عنصر نخستین که همه چیز از آن آفریده شد و بنابراین یک نماد باستانی برای زهدان و باروری و همچنین نماد تطهیر و نوزایی بود.» (هال،۱۹۵:۱۳۸۲) «آب از عناصری است که نزد ایرانیان مقدس و ایزدی به شمار می‌رفته است زیرا از قدیمی‌ترین ایام در ایران همانند جهان بینی کهن سومری، معتقد به نقش آفرینندگی آب در نظام جهان بوده‌اند.» (یا حقی، ۲۵:۱۳۸۸)

در مثنوی آب‌های معنوی که از آسمان حقایق بر اراضی تعیّنات سرازیر می‌شود، مصداق حقیقی باران نامیده می‌شود. باران، نماد رحمت الهی است به‌وسیله باران زمین‌ها سرسبز و بهاران گلستان می‌شود، همین‌طور رحمت الهی بر قلب انسان موجب نشاط و سرسبزی و خرمی است همان طور که زمینهای خشک با آمدن بهار زنده می‌شود، دل‌های مرده نیز با فیض و رحمت الهی احیاء می‌شود.

«روز باران است می روتا به شب نی ازین باران ازآن باران رب»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۱/ ۲۰۲۱)

در شعر سپهری واژه‌ی باران بسامد بالا و مصداقی متفاوت دارد:

- از باران به عنوان رمز پاکی و تطهیر یاد می‌کند، چرا که او بر این عقیده است باران باعث شسته شدن زنگارهای مادی و معنوی انسان می‌شود.

«زیر باران باید رفت/ فکر را خاطره را زیر باران باید برد/ با همه مردم شهر زیر باران باید رفت/ دوست را زیر باران باید دید» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۳۱)

کثرت استعمال این واژه در اشعارش او را به عنوان شاعر باران و آب معرفی کرده است، «مسأله دیگر که در این شعر و اشعار سپهری مشاهده می‌شود، اصالت دادن به طبیعت در مقابل انسان است، چرا که در ورای عناصر طبیعت که ارائه می‌دهد، هیچ نماد و رمزی نیست و طبیعت برای طبیعت ارائه می‌شود.» (دانشور کیان و امامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

- باران سمبل تجلی، مکاشفه، شهود، واردات الهی و اشراق است.

«یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد / روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید/ عصر مرا با دریچه‌های مکرّر وسیع کرد/ میز مرا زیر معنویت باران نهاد» (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۸۲)

- باران سمبل باروری و تأثیرات آسمانی بر روی زمین است.

«مرا راهی از تو به در نیست/ زمین باران را صدا می‌زند من تو را» (همان: ۱۸۹)

«در تمامی فرهنگ‌ها باران به عنوان نماد اثرهای آسمانی بر روی زمین است، این نکته واقعیتی بدیهی است که باران بارور کننده زمین است و این که زمین از آن حاصل خیز

می‌شود به همین دلیل بی‌شمار آیین‌های زراعی شکل گرفته‌اند تا باران ببارد.» (شوالیه و دیگران، ۱۳۷۸، ج۲: ۱۷)

- باران نماد عوامل استبداد نیزاست.

«امشب باد و باران هر دو می‌کوبند/ باد می‌خواهد بر کند از جای سنگی را/ و باران هم/ خواهد از آن سنگ نقشی را فرو شوید/ هر دو می‌کوشند/ می‌خروشند» (سپهری،۱۳۹۲:۶۲)

ث) پروانه

معانی مورد نظر مولانا از پروانه همگی ناظر به «پروانه شب» است و آن حشره بالدار کوچکی است که شب‌ها گرد چراغ یا شمع می‌گردد و گاه در شعله شمع می‌سوزد.

در نماد پردازی پروانه بارها به دو قطبی بودن آن برخورد می‌کنیم. اصولاً دو معنای نمادین اصلی دارد:

نخست نمادی از عاشق خالص و دیگری نمادی از فراموشی و نسیان هست. پروانه هشت بار در مثنوی به‌کار رفته است در جایی پروانه نماد حماقت شمرده شده است، چنانکه می‌گوید:

«همچو پروانه شرر در نور دید　　احمقانه او فتاد از جان پرید»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۳/ ۳۹۱۸)

در سه مورد پروانه، نماد انسان فراموش‌کار است، که توبه می‌کند و توبه می‌شکند، آزار می‌بیند به خود می‌آید اما پس از مدتی کوتاه، درد و رنج خود را فراموش کرده و به سوی گناه باز می‌گردد، در این حالت پروانه نمادی از انسانی اسیر در چنگ غرایز و طبیعت حیوانی خویش شمرده شده است. در دفتر چهارم مثنوی آمده است که:

«از کمی عقل پروانه خسیس　　یاد نارد آتش و سوز و حسیس»

(مولوی، ۱۳۷۶: ج۳/ ۲۲۹۰)

همراهی با شمع او را به نمادی از عاشق حقیقی در مثنوی بدل کرده است، در ابیات زیر می‌توان معنای نمادین عاشق را از پروانه آشکارا دریافت:

«همچنین هر قوم چون پروانگان　　گرد شمعی پر زنان اندر جهان»

(مولوی، ۱۳۷۶: ج۳/ ۳۳۶)

«یاد من باشد فردا لب سلخ/ طرحی از بزها بردارم/ طرحی از جاروها، سایه‌هاشان در آب/ یاد من باشد هر چه پروانه که می‌افتد در آب/ زود از آب درآرم» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۷۶)

این شیوه‌ی توصیف طبیعت، سبک خاص سپهری است شعر او تصویر گویایی از طبیعت است هر آنچه را می‌بیند وصف می‌کند. شاعر در این ابیات با استفاده از یکی از عناصر

طبیعت یعنی پروانه قصد لقای اندیشه‌ای را دارد و آن این است؛ که انسان با طبیعت دوست و همراز شود، سهراب در شعر غربت پروانه را نماد مهربانی، دوستی، همراز شدن با طبیعت می‌داند.

ج) جغد

در ادبیات دنیا غالباً جغد یا بوم نماد شومی است و جایگاهش در ویرانه ها است.

معروف‌ترین ویژگی جغد در ادبیات فارسی ویرانه نشینی آن است، که خود به خود معنی هایی چون نحوست، نوحه سرایی را به دنبال می آورد، یکی از ساکنان دائمی ویرانه ها جغد است. جانوری ویرانه نشین و شبگرد و این دو خصلت کافی است که مردم آن را نماد نحوست قرار دهند.مولانا بر این مبنا اهل دنیا را شوم و نحس خوانده و جایگاه آنان یعنی دنیا را خرابه و ویرانه نامیده است، معاشرت با دنیا طلبان نه تنها برکت نمی آورد که موجب شومی است و صد ها خاندان را بر هم می زند.

«این مثالت را چوزاغ و بوم دان که ازایشان پست شد صد خاندان»

(مولوی،۱۳۷۶:ج۲۷۹۴/۳)

«در ادبیات عرفانی، ما جغد رمز عزلت نشین سالکان طریقت است حتی دو تن از عارفان بزرگ هم عصر عطار در نیشابور به نام «کوف» شهرت داشته اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۷۹)

«کوف آمد پیش چون دیوانه‌ای گفت من بگزیده‌ام ویرانه‌ای»

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۲۷)

جغد در مثنوی همواره دارای بار معنایی منفی شمرده شده است، طولانی‌ترین بخشی که مولانا از جغد سخن گفته است ابیات ۱۱۳۲ تا ۱۱۷۱ دفتر دوم مثنوی است «جغد نمادی از عالم ماده و تعلقات حسی است.» (زرین کوب، ۱۳۵۱: ۱۹۱) «جغد به طور نمادین به دنیا پرستان، منکران نبوت و حاسدان انسان کامل، روح تعلق یافته به دنیای خاک، انسانهای دنیا پرست و اسیر لذت های زودگذر، انسان‌های پست که برای حفظ قدرت خود حاضرند دنیایی را به جنگ و آشوب بکشند اشاره دارد.» (صرفی، ۱۳۸۶: ۶۷)

مولانا در جای دیگر مسکن جغدها را ویرانه‌ها می‌داند و آنها را نماد مردگان بی‌بهره از جان معنوی معرفی می‌کند.

جغد در اشعار سپهری نماد شومی، نحوست، اندوه، مرگ، ویرانی و آوارگی است.

«جغد بر کنگره‌ها می‌خواند/ لاشخورها سنگین/ از هوا، تک تک آیند فرود/ لاشه ای مانده به دشت» (همان: ۳۶)

رو به غروب شعری رمانتیک است، در کل شاعر در جایگاه‌های مختلف اشعارش از

غروب دلتنگ و ملول است. جغد که شبانگاه بر کنگره می‌خواند و نمادی از حزن است، رفته رفته در امتداد شب و تاریکی رنگ دیگری به خود می‌گیرد و می‌تواند توصیفی از وضعیت اجتماع نیز باشد، چرا که در شب شاخه ها پژمرده نمی‌گردند و روز نمی‌نالد پس شاعر می‌خواهد به صورت نمادین فساد و تباهی را نمایان سازد، همان‌گونه که لاشخورها آمدند تا لاشه مرداری را در تاریکی تخریب کنند.

چ) زنبور

زنبور در مثنوی، نماد انسانی است که یا از شهد گل‌های باغ حقیقت می‌نوشد و شکر و عسل از او می جوشد و یا از گل های باغ دنیا می نوشد و زهر و درد به عالمیان می‌فروشد، که یکی عسل و دیگری زهر است می‌توان گفت: «زنبور نماد عرفانی دارد، که زنبور معمولی نماد آدمیان و زنبور عسل نماد اولیاء است.» (ممتحن، ۱۳۹۲: ۲۸)

«هردو گون زنبور خوردند از محل لیک شدزان نیش و زین دیگر عسل»

(مولوی، ۱۳۷۶: ج۱/ ۸۲۸، ۸۲۷)

«در جای دیگر مفهوم غریزی وحی را در زنبور بیان می‌کند و او را نماد وحی می‌داند.» (ممتحن، ۱۳۹۲: ۲۸)

«آنچه حق آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را

خانه ای سازد پر از حلوای تر حق بر او آن علم را بگشود در»

(مولوی، ۱۳۷۶: ج۶۴/۱)

مولانا زنبور عسل و موم را تمثیل ارواح و اجسام می‌داند، همان‌طور که زنبور موم را با الهام پروردگار خانه می‌سازد و سپس با عسل آن را پر می‌کند، همین طور ارواح ما نیز به اذن خدا بدن‌های ما را پر می‌سازند.

«سر برداشتم / زنبوری در خیالم پر زد/ یا جنبش ابری خوابم را شکافت» (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۱۲)

سپهری در این شعر، ناگهان زنبوری که در سر آغاز در خیال شاعر بود در پرواز می‌بیند. «این زنبور نماد یگانگی متناقضان است، نیش و نوش در زنبور با هم خلوت کرده‌اند، خیر و شر، زشت و زیبا و سرانجام خدا و شیطان در این جانور با هم‌اند همین جانور است که چونان شاعران و پیامبران با الهام و وحی آشناست.» (آشوری، ۱۳۷۵: ۱۴۰)

«هم خنده‌ی موج هم تن زنبوری/ بر سنگ ریزه‌ی مرگ و شکوهی در پنجه‌ی باد» (سپهری،۱۳۹۲:۲۶۴)

زنبور نماد روح است، این واژه معنای نمادینی نظیر سعادت، فنا ناپذیری ثروت و فرمان برداری دارد، زنبور در اینجا نماد روح سالک است.

ح) زن

مولوی زن را مظهر خالقیت دانسته است و در زندگی و معاشرت با زنان نهایت احترام را برای آنان قائل بوده است، وی صریحاً زن را در مقامی قرار می‌دهد، که گویی خالق است و مخلوق نیست.

«پرتو حق است آن معشوق نیست خالق است آن گوییا مخلوق نیست»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۱/ ۲۴۳۷)

مولانا زن و مرد را نماد معانی مختلفی دانسته است، البته بحث وی خارج از جنسیت است زیرا بسیاری از زنان به دلیل خصیصه‌هایی که دارند، جزء رجال محسوب می‌شوند و بسیاری از مردان را می‌توان در زمره‌ی زنان قرارداد. «مولوی زن را نماد نفس حیوانی، متمایل به دنیا و مرد را متمایل به آخرت می‌داند، زیرا در زن تمایلات نفسانی غلبه دارد و در مردان عقل.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۴۹۹)

در شعر سهراب زن نماد ۱- آنیمای شاعر ۲- معنویت و لذایذ معنوی است. «آنیما به تعبیر یونگ عنصر تجسم تمامی گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است، همانند احساسات یا خلق و خو ها، مکاشفه‌های پیامبر گونه، حساسیت‌های غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساسات نسبت به طبیعت و سرانجام روابط نا خود آگاه که اهمیتش از آنهای دیگر کمتر نیست.» (یونگ،۱۳۷۷:۲۸۳)

«فصل ولگردی در کوچه‌ی زن/ بوی تنهایی درکوچه‌ی فصل» (سپهری ،۱۳۹۲:۲۸۰)

در اینجا زن نماد معنویت و لذایذ معنوی است. سهراب از فصل ولگردی در کوچه‌ی زن صحبت می‌کند، که معنای نمادین معنویت و لذایذ معنوی نمادی زمانی به خود می‌گیرد.

«من از کنار تغزل عبور می‌کردم/ و موسم برکت بود/ و زیر پای من ارقام شن لگد می‌شد/ زنی شنید/ کنار پنجره آمد نگاه کرد به فصل/ در ابتدای خودش بود» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۴۰)

زن در این شعر نماد آنیمای شاعر می باشد.جاودانگی زن او را با حقیقت جاوید یعنی سرود یا شعر یگانه می‌سازد. می‌توان گفت که «زن در اشعار سهراب، نمادی از اشراق است و به نوعی جلوه مونث الهی به شمار می‌رود ابتدا با وجود طبیعی و غریزی زن ظاهر می‌گردد. این وجود مرحله به مرحله در ذهن مرد متکامل‌تر می‌شود، مرد در ارتباط با او مراحل مختلف را می‌گذراند، او حتی در مراحل ابتدای راه و تجربه غرایز به شناخت‌هایی دست می‌یابد. تمام این رفتارها و حتی ارتباط با او حکمتی دارند و به مسافر کمک می‌کنند تا با نیل به معرفت سر شاخه‌هایش را به نور برساند و یا با فروتنی حکیمانه دانه‌ها و ریشه‌هایش را به اعماق خاک ببرد.» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۱۸۱)

خ) شتر

شتر در حکایات مثنوی جنبه‌ی مثبت دارد و نماد مفاهیم ستوده و نیک است. «در حکایت کشیدن موش مهار شتر را ... شتر نماد افراد فروتن و اولیاء است.» (نبی لو، ۱۳۸۶: ۲۶۰) انبیاء و اولیا بردبار و فروتن هستند و با همگان نرمی و ملاطفت می‌کنند و نباید به آنان حسادت کرد. در حکایت اشتر، گاو و قوچ و نیز شتر، تمثیل اصحاب کشف و شهود است در برابر اصحاب قیل و قال. «در حکایت شکایت استر به شتر، شخصیت‌های اصلی استر و شتر است که تقابل انسان‌های شهوت پرست و صاحبان بصیرت که گاهی فرومایگان دون صفت در اثر همراهی و کسب معرفت از اهل بصیرت به خطای خود معترف می‌گردند.» (تقوی، ۱۳۷۶: ۳۵۱)

«عقل تو همچون شتربان توشتر　　می کشاند هر طرف را حکم مُرّ
عـقـل عـقلنـد اولـیاء و عقـل‌ها　　بـر مثـال اشـتـران تـا انـتـها»

(مولوی، ۱۳۷۶ ج۱ / ۲۵۳۳- ۲۵۳۲)

« قاطری دیدم بارش انشا/ اشتری دیدم بارش سبد خالی پند و امثال/ عارفی دیدم بارش تناهو یا هو» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۷۹)

اشتر، سمبل واعظ صفتانی است که به حرف‌های خود عمل نمی‌کنند و پند امثال شان بی‌محتوا و مانند سبدی خالی است. در شعر سهراب قاطر سمبل افراد لفاظ، پرگو و پرادعاست شمیسا می‌گوید: «طنز است، قاطر نفهم و ناز است و کنایه است از افرادی که فقط لفاظی می‌کنند و معنی آفرین نیستند.» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۷۱)

د) کودک

خداوند در قرآن کریم، دنیا را بازیچه نامیده است. عارفان و از جمله مولانا اهل دنیا را کودکان نام گذارده‌اند. چون مردان با اسباب بازی کار ندارند، اما بچه‌ها با آن سرگرم می‌شوند. دوران کودکی در مثنوی، نماد دورانی است که انسان هنوز به شناخت خداوند و به وصال او نرسیده است. از نظر مولانا، کودکی یا بزرگی به سن نیست، بلکه هرکس بویی از حق برده است، بزرگ شمرده می‌شود. مرز کودکی و مردی در نسبتی است که هر فرد با دنیا دارد. «مرز کودکی به افق بصیرت انسان نسبت به دنیا و رفتار وی در آن بستگی دارد، ملاک کودک و مردی محجوبی است ،هر که محجوب باشد کودک و هر که از شک خارج شود مرد است.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۷۲۶)

«هرکه محجوب است اوخودکودک است　　مردآن باشدکه بیرون از شک است»

(مولوی،۱۳۷۶:ج۲۳۴۴/۵)

مولانا عقل جزئی را به کودکی تشبیه می‌کند، که به کسی می‌گوید باید به مکتب خانه

بروی و درس بیاموزی اما خودش نمی‌تواند به او درس بدهد.

«طفل ره را فکرت مردان کجاست کو خیال او و کو تحقیق راست»

(مولوی، ۱۳۷۶، ج۵ / ۱۲۸۷)

«گوش کن یک نفر می‌دود روی پلک حوادث/ کودکی رو به این سمت می‌آید» (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۸۷)

شاعر در لحظه یقظه و آگاهی قرار می گیرد، یک نفر حاضر است و سرشار از شادی و انرژی حادثه ها را می‌پیماید. شاعر چشم دل می‌گشاید، کودکی را می‌بیند که به سوی او می‌آید. «کودک نمادی از سادگی، پاکی و صداقت است و درست به همین دلیل می‌تواند زلال‌تر ببیند و به الهامات دست یابد. این کودک، همان کودک شفا یافته نفس ماست.» (رحمانی، ۱۳۸۲: ۹۲)

ذ) مار

در آثار مولانا مار، نماد متعددی است که حاصل جمع آنها هواهای نفسانی و دنیاست. مولانا بر پایه متون دینی دنیا را بارها مار خوانده است، وی زیبایی‌های دنیا را مانند ماری می‌داند،که با مهارت خاصی برگی زیبا در دهانش می گیرد تا جانوران را شکار کند.

«ماراستاده است بر سینه چو مرگ در دهانش بهر صید اشگرف برگ»

(مولوی،۱۳۷۶:ج۴۰۷۹/۶)

«در مثنوی حرص شهوت، مار نامیده شده است مولانا بارها از تبدیل مار شهوت به اژدها سخن گفته است.» (تاجدینی، ۱۳۸۳: ۷۸۶) عادات زشت و تمایلات نفسانی در ابتدا مانند مورچه، کرم، مارند. اما اگر ریشه‌دار شوند و مقتضیات بیرونی نیز فراهم باشد به اژدهایی بزرگ تبدیل می شوند.

در مثنوی، ابلیس به صورت‌های گوناگون ترسیم شده است از جمله مار و احتمالاً این تصویر مبتنی بر تفسیر یهودی از قصه آدم و حوا می‌باشد.

در فرهنگ‌های مختلف، مارها نمادها و نشانه‌های متفاوتی داشته‌اند. «در آفریقا، آرژانتین و چین مارها الهه رودخانه تلقی می‌شوند و مقدس هستند و مارها مانند اژدها به آب علاقه دارند. در هند پرستش مار با آیین های باروری هندوها مرتبط است، همچنین نماد انرژی جنسی انسان به شمار می‌آیند، در نقاشی‌های مسیحی نشانه زشتی و شهوات است.» (شفرد،۱۳۹۳:۲۱۴)

در دین اسلام مار مظهر فریب است که در داستان آدم و حوا جلوه گر شده و آنهارا می‌فریبد، تا از میوه‌های ممنوعه بخورند. در شاهنامه فردوسی نیز در داستان ضحاک، نمود اهریمنی مار جلوه‌ی بیشتری دارد.

سپهری از نگاهی متفاوت به این حیوان نظر می‌کند.

«خواهم آمد سر هر دیواری، میخکی خواهم کاشت/ پای هر پنجره‌ای، شعری خواهم خواند/ هرکلاغی را کاجی خواهم داد/ مار را خواهم گفت چه شکوهی دارد غوک» (سپهری، ۱۳۹۲: ۲۶۷)

در اندیشه سپهری هیچ جان‌دار بد ذاتی جای ندارد، او به نحو زیبایی با طبیعت تعامل دارد، این شعر با ارائه تصویری آرمان‌گرایانه تلاش دارد، بذر کینه و دشمنی را از دل‌ها برکند. سپهری به سراغ طبیعت می‌رود و با استفاده از این دو حیوان که قرابتی با هم ندارند و به نوعی دشمن یکدیگر هستند، قصد تعمیم این فکر را با بیانی این چنین نمادین به مخاطب دارد.

«از هر شکاف تن کوه خزیده بیرون ماری/ به خشم از پس هر سنگ کشیده خنجرخاری» (سپهری، ۱۳۹۲: ۵۰)

«مار در این شعر سپهری مرکز چرخه‌ی هستی و مظهر خشم، حرص، جهالت، ویرانگری، طوفان، آشفتگی، رستاخیز تجدید حیات، عشق شهوی و سکوت است.» (عطاری کرمانی، ۱۳۹۱: ۱۲۴)

«مار سیاه ساقه‌ی این گل/در رقص نرم و لطیفی زنده بود/ نگاهم به تار و پود شکننده ی ساقه چسبیده بود/ تنها به ساقه اش می‌شد بیاویزد» (سپهری،۱۳۹۲:۹۳)

مار سیاه نماد معنویت است، ساقه وسیله‌ای است که به واسطه‌ی آن می‌توان به دنیای آبی وارد شد و از زمین که نماد تعینات است، جدا گشت و به آبی ملکوت و عوالم روحانی رسید.

ر) ماهی

کار ماهی جز شناگری در آب نیست عارف نیز کاری جز شناوری و تسبیح و عبادت درگاه احدیت ندارد.

«دایم اندر آب کار ماهی است　　مار را با او کجا همراهی است»

(مولوی،۱۳۷۶:ج۳/۳۵۹۵)

مولانا بارها تأکید می‌کند،که ماهیت قرآن چیزی جز احوال انبیا نیست.

«هست قرآن حال های انبیا　　ماهیان بحر پاک کبریا»

(مولوی،۱۳۷۶:ج۱/۱۵۳۸)

او قسم یاد می‌کند که نورانیان یعنی اولیاء الهی مانند ماهیان بحر احدیت هستند، اگر چه این تمثیل را باز نارسا می‌داند.

«حق آن نور و حق نورانیان کاندر آن بحر اند همچو ماهیان»
(مولوی،۱۳۷۶:ج۹۲۳/۲)

مولوی به کرات عاشق صادق را به ماهی مثال زده که مایه‌ی حیات و بقایش عشق است، ماهی هرگز از آب سیر نمی‌شود، اهل ایمان نیز از آب حقیقت و دریای رحمت الهی سیراب نمی‌شوند.

«هرکه جز ماهی ز آبش سیر شد هرکه بی روزیست روزش دیر شد»
(مولوی، ۱۳۷۶، ج ۱۴/۱)

« به طور کلی ماهی نماد عاشق صادق، سالک یا انسان کامل، استعاره از مأموران مشیت خداوندی و انسان بهشتی، استعاره از پیامبران و نماد مردان کامل می‌باشد.» (گلی زاده و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷۲)

«چه خیالی چه خیالی می‌دانم/ پرده‌ام بی جان است/ خوب می‌دانم حوض نقاشی من بی‌ماهی است.» (سپهری، ۱۳۹۲: ۱۷۰)

در شعر سپهری با دو معنی نمادین از ماهی روبرو هستیم :

- ماهی که مرز حیات و روح است و سهراب بر این که نقاشی‌های او هر چند هم که استادانه باشد، باز زنده و جاندار نیست دریغ می‌خورد، باتوجه به این قسمت شعر دانستیم او نقاشی است که نقاشی، او را ارضاء نمی‌کند.

- ماهی که نماد عارف و سالک کامل مستغرق در دریای معرفت است،نماد پارسایان و مریدانی هستند که در آب‌های حیات شنا می‌کنند. «در فرهنگ بودایی ماهی ردّ پای بوداست، نماد رهایی از چنگال نفس، رهایی از هوس‌ها و تعلقات دنیوی و بودا ماهی‌گیر انسان است و ماهی دارای روح و حیات است.» (ضرابیها، ۱۳۸۴ : ج ۲: ۷۶۸)

ز) مرغ

«مرغ در اشعار مولانا نماد افراد دنیادوست و آکل است.» (نبی لو، ۱۳۸۶: ۲۶۰)

مرغ، نماد روح انسانی است چون ارواح انسان‌ها در سعادت و شقاوت، قوت و ضعف، آگاه بودن و غافل بودن با یکدیگر متفاوتند، مرغان متفاوتی نیز در ادبیات مولانا پدید آمده است، مولانا انبیاء و اولیاء را دارای منطق‌الطیر می‌داند. آنان با زبان همه انسان‌ها در هر درجه‌ای آشنایند.

مولانا در داستان پیغام حضرت سلیمان (ع) به قوم سبا از مردم سبا به مرغان تعبیر نموده است.

«چون سلیمان سوی مرغان سبا یک صفیری کرد بست آن جمله را»
(مولوی،۱۳۷۶: ج۸۶۰/۴-۸۵۹)

«نی‌ها همهمه شان می‌آید/ مرغان زمزمه شان می‌آید» (سپهری،۱۳۹۲:۲۵۴)

مرغان نماد پیک‌های الهی یا الهامات غیبی هستند که زمزمه‌های آسمانی را در روح و باطن سالک به صدا در می‌آورند.

« پنجره‌ای در مرز شب و روز باز شد/ و مرغ افسانه از آن بیرون پرید» (همان:۷۵)

در این شعر مرغ شاهدی برای گرایش‌های سهراب به بوداست، زیرا مرغ مظهر رهایی و آزادگی است و او راه رهایی از رنج را پرنده بودن می‌داند. «سپهری در مواجهه با این آیین دچار نوعی دگرگونی روحی شده است، در نهایت شاعر به خود باز می‌گردد او روح خود را کامل می‌کند و دوباره به جسم باز می‌گردد خود انسانی تقلای راه یابی به بی‌کران را دارد و نیروانه است.» (عماد، ۱۳۷۷: ۹۰)

۳- نتیجه‌گیری

نمادهایی که مولوی درمثنوی به کار برده است، از نوع تعلیمی و صوفیانه است رویکرد مولانا درطراحی نمادهایش درمثنوی، رویکردی عرفانی و فلسفی است. او با استفاده از نماد به مکشوف کردن جهانی دیگر می‌پردازد، گاهی مستقیماً با مخاطب سخن می‌گوید و گاه تنها اشاره می‌کند. بررسی زندگی مولانا به لحاظ جامعه شناختی نشان می‌دهد. او با افرادی کینه جو، حسود و تنگ نظر، حتی در جامه مریدان، مواجه بود اشخاصی که چشم خدابین و فطرت واقعی خود را نیافته بودند، پس برای مواجهه با این اقشار، در آثار خود به ویژه در مثنوی معنوی روش تدبیرگرانه ای را در پیش گرفت. او برای این که از مثنوی تعبیر انحرافی و سلیقه‌ای نشود آن را با ابیات زیبایی شرح می‌دهد و در موارد ضروری، شخصاً به تأویل و رمز گشایی از آن می‌پردازد.

سمبولیسم شعر سپهری هرگز معنایی سیاسی و اجتماعی به خود نمی‌پذیرد. در شعر او رمز و مثل راه خود را یافته است. او سمبول‌های شعر خود را از همه اشیاء و موجودات طبیعت دریافت می‌کند، سمبل‌ها و نمادهای سپهری از عقاید و اندیشه‌های عرفانی، فلسفی و اجتماعی او گرفته شده است، برخی از این نمادها از فرهنگ‌های هند و چینی نیز تأثیر پذیرفته است، البته تأثیر او از ادبیات عرفانی ایران را نباید انکار کنیم، برای فهم و درک شعر سهراب باید از معنا و تحلیل بهره جست. قسمتی از نمادها در دو شاعر به طور کلی ابداعی و بی‌سابقه است، برخی دیگر در سنت‌های فرهنگی ریشه دارد و از سوی دیگر ناشی از برداشت‌های شخصی و قریحه توانای آنها است.

این پژوهش با دیدگاه مقایسه‌ای این دو شاعر نشان خواهد داد که اندیشه دو شاعر گاه شبیه هم پسندیده یا نکوهیده و گاه به طور کامل از هم جداست. به عنوان مثال اسب مولانا

سرکش و اسب سهراب نجیب، پروانه در نزد مولانا رنگ عوض می‌کند، حماقت می‌کند و توبه می‌شکند و عاشقی پاکباز است. سهراب پروانه را نماد مهربانی، دوستی و هم‌راز شدن انسان با طبیعت می‌پندارد. مرغ اندیشه والای مولانا دنیا دوست و پابند دنیا است اما مرغ اندیشه‌ی سهراب عرفانی است. شتر در سروده‌های مولانا نیک و پسندیده ولی در اشعار سهراب میان تهی و لفاظ و پر گوست. ماهی در نزد هر دو عارف نیکو است، مولانا او را عاشق صادق و سهراب رمز وجود عارف و سالک می‌داند. جغد، مار در نزد این دو شاعر منفی و نکوهیده‌اند.

منابع

۱- آتشی، منوچهر. (۱۳۸۲). سهراب شاعر نقش‌ها، تهران: آمیتیس.

۲- آشوری، داریوش. (۱۳۷۵). باغ تنهایی (یادنامه سهراب سپهری) به کوشش حمید سیاهپوش، تهران: سهیل.

۳- باباچاهی، علی. (۱۳۷۷۹. گزاره‌های منفرد، تهران: تاریخ.

۴- پورنامداریان، تقی. (۷). ۱۳۶رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.

۵- تاجدینی، علی. (۱۳۸۳). فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا، تهران: سروش.

۶- تقوی، محمد. (۱۳۷۶). بررسی حکایت‌های حیوانات، تهران: روزنه.

۷- حسینی، صالح. (۱۳۷۵). نیلوفر خاموش، تهران: نیلوفر.

۸- حسین زاده، آناهیتا. (۱۳۸۸). گل باغی دیگر، سهراب سپهری، تهران: اردیبهشت.

۹- دانشور کیان، علی و سهیلا امامی. (۱۳۸۵). «یادداشتی بر بن مایه‌های تصویری صدای پای آب سهراب سپهری،» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۷۷، صص ۱۱۷-۱۳۱.

۱۰- دلاشو، م، لوفر. (۱۳۶۴). زبان رمزی افسانه‌ها، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.

۱۱- رحمانی، مهری. (۱۳۸۲). پیامبر سبز سهراب، شرح بر دو مجموعه «ما هیچ» و «مسافر» و چند شعر دیگر، تهران: البرز.

۱۲- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۱). «نگاهی به شعر روان "آب" سپهری»، فصلنامه تخصصی هنر، شماره ۵۱، صص ۲۲-۱۴.

۱۳- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۱). سرّنی، تهران: علمی.

۱۴- ساور سفلی، سارا. (۱۳۸۷). خانه دوست کجاست، نقد و تحلیل اشعار سهراب سپهری، تهران: سخن.

۱۵- سپهری، سهراب. (۱۳۹۲). هشت کتاب، تهران: مروارید.
۱۶- شفرد، راوناوراپرت. (۱۳۹۳). هزار نماد، در هنر و اسطوره شکل به چه معنا است؟ ترجمه آزاده بیدار بخت و نسرین لواسانی، تهران: نی.
۱۷- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). نگاهی به سپهری، تهران: صدای معاصر.
۱۸- شوالیه، ژان گر بران، آلن. (۱۳۷۸). فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایلی، تهران: جیحون.
۱۹- صرفی، محمدرضا. (۱۳۸۶). نماد پرندگان در مثنوی، فصلنامه پژوهش ادبی، شماره ۱۸، صص ۵۳- ۷۶.
۲۰- ضراییها، محمد ابراهیم. (۱۳۸۴). تعبیری جامع، نمادین، عرفانی، ادبی از مجموعه اشعار هشت کتاب سپهری، تهران: جیحون.
۲۱- عابدی، کامیار. (۱۳۸۴). زندگی و شعر سهراب سپهری از مصاحبت آفتاب، تهران: ثالث.
۲۲- عطار، فرید الدین. (۱۳۸۳). منطق الطیر، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۲۳- عطاری کرمانی، عباس. (۱۳۹۱). هدیه سهراب سپهری، تهران: آسیم.
۲۴- عماد، حجت. (۱۳۷۷). سهراب سپهری و بوردا، تهران: رفاه.
۲۵- فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). بلاغت تصویر، تهران: سخن.
۲۶- گلی زاده پروین و مختار ابراهیمی و افسانه سعادتی. (۱۳۹۴). تحلیل ماهی یک نماد معنوی در مثنوی مولوی، فصلنامه زیبایی شناسی ادبی، شماره ۲۵، صص ۱۶۷- ۱۸۷.
۲۷- ممتحن، مهدی. (۱۳۹۲). طرح پژوهشی «حیوان در قرآن و ادبیات فارسی و عربی»، پژوهشنامه علوم انسانی شماره ۲۷صص ۲۴-۳۲.
۲۸- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۶). مثنوی معنوی، تصحیح عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۹- میبدی، رشید الدین ابوالفضل. (۱۳۹۴). کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: امیرکبیر.
۳۰- نبی لو، علیرضا. (۱۳۸۶). تأویلات مولوی از داستان‌های حیوانات، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۶، صص ۲۳۹- ۲۶۹.
۳۱- هال، جیمز. (۱۳۸۲). فرهنگ نگاره نمادها در هنر شرق و غرب،ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳۲- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره ها در ادبیات فارسی،

تهران: فرهنگ معاصر.
۳۳- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صامی، تهران: امیرکبیر.